

مهاجرت و امنیت: تحلیل مقایسه‌ای پدیده مهاجرت در مکاتب امنیتی کپنهاگ، پاریس و ابريستويث

اميرمحمد حاجي يوسفی^۱

جمشيد پرويزی^۲

چکیده

امروزه پدیده مهاجرت از یک حرکت جمعیتی ساده به یکی از پیچیده‌ترین و پرچالش‌ترین مسائل روابط بین‌الملل تبدیل شده است. عواملی همچون جنگ‌های داخلی، نابرابری‌های اقتصادی، تغییرات آب‌وهوایی و بی‌ثباتی سیاسی، میلیون‌ها نفر را به ترک خانه‌هایشان وادار کرده است. در این میان کشورهای مقصد به‌ویژه در غرب، به جای برخورد با مهاجرت به عنوان یک مسئله انسانی یا اقتصادی، به‌طور فزاینده‌ای آن را در چارچوب امنیتی تعریف می‌کنند. این مقاله با بررسی سه مکتب انتقادی امنیت یعنی کپنهاگ، پاریس و ابريستويث به دنبال پاسخ به این پرسش است که امنیتی‌سازی مهاجرت از نگاه این سه مکتب چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ مکتب کپنهاگ با تمرکز بر امنیتی‌سازی و کنش‌گفتاری، مهاجرت را از طریق تهدیدات وجودی برای دولت (کنشگر امنیتی‌ساز) و هویت ملی تحلیل می‌کند. در مقابل مکتب پاریس با نگاه به امنیت به عنوان یک رشته عمل و فراتر از گفتار، بر نقش نهادها، بوروکراسی‌ها و کنشگران حرفه‌ای در مدیریت و کنترل مهاجرت تأکید دارد. سرانجام مکتب ابريستويث امنیت را نه برای دولت بلکه برای فرد و در چارچوب امنیت انسانی تعریف می‌کند و مهاجرت را فرصتی برای رهایی و تحقق حقوق بشر می‌بیند. این مقاله بر اساس روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مقایسه‌ای و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و داده‌های اسنادی انجام می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مهاجرت، امنیت، اروپا، مکاتب انتقادی امنیت

۱. نویسنده مسئول، استاد دانشگاه شهید بهشتی (am-yousefi@sbu.ac.ir corresponding author)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی Jamshid349@yahoo.com

۱. مقدمه:

امروزه پدیده مهاجرت از یک حرکت جمعیتی ساده به یکی از پرچالش‌ترین مسائل روابط بین‌الملل تبدیل شده است. در این میان کشورهای مقصد به‌ویژه در غرب، مهاجرت را به‌جای یک مسئله انسانی یا اقتصادی، به‌طور فزاینده‌ای در چارچوب امنیتی تعریف می‌کنند. هدف اصلی این مقاله تحلیل چگونگی امنیتی‌سازی مهاجرت^۱ و پیامدهای آن بر جوامع، دولت‌ها و خود مهاجران و پاسخ به این سؤال اصلی است که سه مکتب مطالعات امنیتی انتقادی چه کمکی به فهم ما از امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا می‌کنند؛ به عبارت دیگر، هدف مقاله ارائه یک چارچوب تحلیلی تطبیقی برای فهم نقاط افتراق و اشتراک این سه رویکرد در تبیین پدیده امنیتی‌سازی مهاجرت در اروپاست.

ادعای تحقیق این است که هر سه نظریه می‌توانند به فهم ما از امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا کمک کنند زیرا هر یک از مکاتب امنیتی انتقادی به دلیل تفاوت در مبانی نظری، مفاهیم کلیدی و تعریف امنیت، ابعاد خاصی از این پدیده امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا را برجسته می‌سازد. مکتب کپنهاگ با محوریت مفهوم امنیتی‌سازی و نقش کنش‌گفتاری، بیان می‌کند مهاجرت ذاتاً تهدید نیست، لکن دولت‌ها به‌عنوان کنشگران امنیتی ساز می‌توانند آن را به‌عنوان تهدید وجودی برای هویت یا ساختار جامعه معرفی کنند تا امکان به‌کارگیری اقدامات استثنایی فراهم می‌شود. مکتب پاریس با رویکردی پساساختگرایانه، قدرت و گفتمان را در شکل‌دهی به تهدیدات امنیتی بررسی می‌کند و از زاویه اجتماعی شدن امنیت و نقش بروکراسی‌ها در تولید ناامنی به نام امنیت به امنیتی‌شدن مهاجرت می‌پردازد. مکتب ابرستوت با رویکردی رهایی‌بخش، هدف نهایی امنیت را رهایی و آزادی انسان می‌داند و در مقابل امنیتی‌شدن مهاجرت توسط دولت‌ها براین عقیده است که مهاجرت اگر به رهایی منجر شود پدیده مطلوبی است. اگرچه سه مکتب کپنهاگ، پاریس و ابرستوت در مفاهیم اصلی مانند امنیتی‌سازی، گفتمان و رهایی و همچنین در تحلیل خود از مهاجرت تفاوت‌های بنیادینی دارند اما نحوه تفسیر و مواجهه هر یک از این مکاتب با پدیده مهاجرت به‌نوبه خود درک ما از ابعاد امنیتی‌سازی مهاجرت در اروپا را توسعه می‌دهد.

با توجه به لزوم استفاده از رویکردهای نظری جدید برای فهم ابعاد پنهان مهاجرت، این پژوهش دارای اهمیت نظری و تئوریک است و با تکیه بر نظریه‌های امنیتی انتقادی به جنبه‌های کمتر بررسی شده مهاجرت می‌پردازد و ضمن پرکردن خلأ پژوهشی و با رد کردن پیش فرض‌های سنتی نشان می‌دهد که چگونه مهاجرت به صورت اجتماعی و گفتمانی به عنوان تهدید امنیتی ساخته می‌شود. همچنین با مقایسه تطبیقی سه مکتب انتقادی، قابلیت آن‌ها را در تحلیل مسائل معاصر برجسته می‌سازد. از نظر عملی و کاربردی هم این پژوهش به سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه کمک می‌کند؛ زیرا امنیتی‌سازی مهاجرت اغلب منجر به اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه مانند کنترل شدید مرزها و گاه نقض حقوق انسانی مهاجران می‌شود. دیدگاه‌های انتقادی ضمن کمک به ما برای شناخت ریشه‌های گفتمان‌های امنیتی، موجب افزایش آگاهی عمومی نسبت به مهاجرت می‌شوند و با ارائه تحلیل چندبعدی مشخص می‌کنند که مهاجرت یک پدیده تک‌بعدی نیست.

۲. سابقه تحقیق

مطالعات متعددی در حوزه امنیت انتقادی به معرفی، تفکیک و مقایسه مکاتب کپنهاگ، پاریس و ابرستوت پرداخته‌اند. ادبیات مرجع این حوزه در منابع غربی بر تمایزهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی میان سه سنت اصلی تأکید دارد. اکثر منابع فارسی چارچوب مکتب کپنهاگ را یا به شکل نظری مرور کرده یا در موضوعات متنوع از جمله امنیتی‌سازی و مهاجرت به کار بسته‌اند. در این بخش به خلاصه‌ای از مرتبط‌ترین سوابق پژوهش با موضوع این مقاله در منابع انگلیسی و فارسی اشاره می‌شود.

کتاب مرجع مقدمه‌ای بر مطالعات امنیتی انتقادی (Peoples & Vaughan-Williams, 2021) به صورت تفصیلی مکتب کپنهاگ را با تمرکز بر سازوکار امنیتی‌سازی معرفی می‌کند. هویسمانز (Huysmans, 2000) نیز تحلیل می‌کند که چگونه مهاجرت در چارچوب گفتمان‌های هویتی اتحادیه اروپا امنیتی‌سازی شده است. دستورکار مطلوب این مکتب غیرامنیتی‌سازی و بازگرداندن موضوع به سیاست عادی است.

مقاله بنیادی دیدیه بیگو (Bigo, 2002) با عنوان *Security and immigration: Toward a critique of the governmentality of unease*، رویکرد مکتب پاریس را در تبیین ارتباط

امنیت و مهاجرت، در تقابل با امنیتی‌سازی کپنهاگ، تبیین می‌کند. بیگو استدلال می‌کند که مهاجرت صرفاً نتیجه کنش گفتاری نیست، بلکه یک حکمرانی ناآرامی است که توسط نهادها، بوروکراسی‌ها و شبکه‌ای از پیشه‌وران و حرفه‌ای‌های (نا) امنیت در جریان عمل تولید می‌شود (Bigo & Tsoukala, 2008). مقاله‌های بالزاک^۱ و کتاب استریتز (Balzacq, 2011; Stritzel, 2014) با عنوان ترجمه امنیت^۲، نحوه بومی‌سازی کنش‌های گفتاری امنیتی ساز در بافت‌های متفاوت را نشان می‌دهد و پلی میان گفتار و عمل دو مکتب ایجاد می‌کند.

کتاب مطالعات امنیتی انتقادی: مفاهیم و نمونه‌های موردی (Krause & Williams, 2013) ریشه‌های فکری و چالش‌های این مکاتب، به‌ویژه تأکید مکتب ابرستوت بر رهایی و امنیت انسانی در مقابل مکتب کپنهاگ را برجسته می‌سازد. این مکتب به نقد اخلاقی و سیاسی استثنائگرایی می‌پردازد و بر راه‌حل‌های انسان‌محور و غیر استثنایی برای مهاجرت تأکید می‌کند و امنیتی‌سازی مهاجرت توسط دولت‌ها را یک اقدام سرکوبگرانه می‌بیند (Browning & McDonald, 2025).

چارچوب (C.A.S.E. Collective (2006) که به مانیفست شبکه‌ای کالکتیو شناخته می‌شود و حروف C.A.S.E. مخفف «رویکردهای انتقادی به امنیت در اروپا» است، شبکه‌ای از پژوهشگران برجسته شامل تیری بالزاک، دیدیه بیگو، جف هوپسمانس، هولگر استریتز و اوله ویور از همه مکاتب امنیتی را گرد هم آورده است. دیدگاه جمعی آن‌ها ارزیابی و بررسی انتقادی تکامل و پیامدهای نظری، سیاسی و اخلاقی رویکردهای انتقادی به مطالعات امنیتی در اروپا، با هدف شفاف‌سازی مرزهای مبهم آن با رویکردهای سنتی است. پیام نهایی مانیفست این است که تقسیم‌بندی مکاتب می‌تواند گمراه‌کننده باشد. در حقیقت این سه دیدگاه بیش از آنکه مکاتبی واحد باشند، مکان‌هایی پراکنده هستند که با افراد و بحث‌های خاص مرتبط شده‌اند. هدف کالکتیو C.A.S.E. حرکت از این تصور جدایی به سمت بحث‌های سازنده و تقویت تعهد سیاسی پژوهشگران انتقادی است تا یک نقشه جامع از رویکردهای انتقادی امنیت در اروپا ارائه دهند و چارچوبی

1. Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve

2. Security in Translation: Securitization Theory and the Localization of Threat

قوی برای مقایسه و مطالعه تطبیقی سه مکتب فراهم کنند. مقاله براونینگ و مک دونالد (Browning & McDonald, 2011). اخلاق و سیاست امنیت را برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان ظرفیت‌های هنجاری مکتب ولز را با ابزارهای تحلیلی کپنهاگ وارد گفتگو کرد و مسیرهای غیرامنیتی سازی مسئولانه و سیاست‌گذاری‌های اخلاقی‌تر در قبال مهاجرت را صورت‌بندی می‌کند.

مقاله بررسی دلایل موفقیت حزب راست افراطی آزادی در هلند (صالحی و جعفری فر، ۱۳۹۸) با استفاده از نظریه امنیتی سازی مکتب کپنهاگ تمرکز حزب بر ایجاد شکاف اجتماعی و طرح مسئله بحران هویتی برجسته می‌کند به نحوی که خود را مدافع ارزش‌های ملی در برابر غیرخودی‌ها معرفی می‌کند. حزب آزادی با استفاده از گفتار خود، اقدام به امنیتی سازی بیگانگان به‌ویژه در چارچوب سیاست‌های مهاجرپذیری و مخالفت با اتحادیه اروپا کرده و این مسائل را به تهدیدات وجودی برای هویت ملی هلند تبدیل نموده و از نظر نویسندگان فرایند امنیتی سازی این حزب از بستر نگرش‌های منفی عمومی نسبت به سیاست‌های اروپایی و افزایش میزان پناه‌جویی در پی بحران‌های منطقه‌ای تقویت شده و در نتیجه حزب توانسته است با موفقیت در این فرایند خود را در جایگاه یک کنشگر امنیتی در حوزه هویت قرار داده و نظر رأی‌دهندگان را به‌طور مؤثر به سوی خود جلب کند.

بهرامی پور، براتی بروجنی و امیدی در مقاله امنیتی سازی مهاجرت مسلمانان در اتحادیه اروپا بر تحلیل امنیتی سازی مهاجرت اقلیت مسلمان در اتحادیه اروپا تمرکز دارد که بر پایه چارچوب مکتب کپنهاگ انجام شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه کنشگران از طریق کنش گفتاری، مهاجرت مسلمانان را از یک مسئله اجتماعی-اقتصادی به یک تهدید وجودی برای هویت، فرهنگ و امنیت اجتماعی-سیاسی اروپا تبدیل می‌کنند (بهرامی پور و همکاران، ۱۳۹۵). این امنیتی سازی عمدتاً بر بخش اجتماعی و بخش سیاسی تمرکز دارد و توجیه‌کننده اقدامات فوق‌العاده و محدودکننده علیه این اقلیت و افزایش نظارت امنیتی است.

مقاله زینت طاهری با عنوان تحلیل تطبیقی سیاست‌های امنیتی - نظامی ایران و ترکیه در قبال اقلیم کردستان عراق با رویکرد مکتب کپنهاگ (طاهری، ۲۰۲۵) به الگوی

رفتاری دو کنشگر امنیتی ساز منطقه یعنی ایران و ترکیه نسبت به موضوع اقلیم کردستان می‌پردازد و نحوه ساخت تهدید وجودی را در قالب مکتب کپنهاگ تحلیل می‌کند. مقاله سید جلال دهقانی فیروزآبادی و سید محمدعلی علوی (دهقانی فیروزآبادی و علوی، ۱۳۹۵: ۳۹) با عنوان روند امنیتی‌سازی فعالیت هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران توسط لابی اسرائیل در آمریکا از منظر مکتب کپنهاگ نقش کنشگران غیردولتی مانند لابی آپیک را در امنیتی‌سازی موضوع هسته‌ای ایران برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که امنیتی‌سازی تنها محدود به کنشگر دولتی نیست.

مقاله تبارشناسی تهدیدات داعش در جهان اسلام از رهگذر نقد مکاتب غیربومی و کاربست نظریه نظام سلطه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای (داوند و اسلامی، ۱۳۹۹)، به بررسی ریشه‌ها، روش‌ها و اهداف تهدیدات گروه تروریستی داعش می‌پردازد و روایات مکاتب امنیتی غیربومی غربی (نئورئالیسم، کپنهاگ و پاریس) را در تحلیل ماهیت داعش، ناکارآمد و همسو با منافع راهبردی قدرت‌های مسلط می‌دانند. ادعای اصلی مقاله آن است که نظریه بومی نظام سلطه آیت‌الله خامنه‌ای با دیدگاهی انتقادی، به طور دقیق‌تری می‌تواند این پدیده را تبارشناسی کند.

مقاله گنجعلی و شالبافان (۲۰۲۵) با استفاده از چارچوب مکتب کپنهاگ، به تحلیل این موضوع می‌پردازد که چگونه بحران کووید-۱۹، مفهوم سنتی امنیت را به چالش کشید. هدف اصلی پژوهش، آوردن چارچوب امنیتی کپنهاگ به حوزه غیرسیاسی سلامت و بهداشت برای بررسی تبدیل آن به یک تهدید وجودی جدید در روابط بین‌الملل است. این فرایند امنیتی‌سازی، نحوه قرارگرفتن مسائل بهداشتی در اولویت‌های امنیتی ملی و بین‌المللی را روشن می‌کند (گنجعلی و شالبافان، ۲۰۲۵).

با وجود اهمیت این آثار در تفکیک مبانی نظری و پرکردن شکاف‌های دو به دوی مکاتب، بررسی ادبیات موجود فارسی و انگلیسی نشان می‌دهد که تاکنون هیچ پژوهش جامع و تطبیقی به تحلیل پدیده امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا از منظر سه مکتب کپنهاگ، پاریس و ابرستوت به طور هم‌زمان نپرداخته است و ادبیات موجود حداکثر به مقایسه دو به دوی این مکاتب (مانند کپنهاگ و ابرستوت، یا کپنهاگ و پاریس) پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با هدف رفع این نقیصه، ابتدا به تبیین و مقایسه رویکرد

سه‌گانه این مکاتب به موضوع امنیت و مهاجرت می‌پردازد زیرا رویکرد مقایسه‌ای ابزار نظام‌مندی برای فهم عمیق‌تر پدیده‌های اجتماعی و نظریه‌هاست که به ما امکان می‌دهد چارچوب‌های نظری سه مکتب را در قبال متغیر خاص مهاجرت در کنار هم قرار دهیم و با استخراج شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادین، فراتر از معرفی سه مکتب یک تحلیل تطبیقی از نحوه مفهوم‌سازی امنیت، شناسایی کنشگران و سازوکارهای اصلی آن‌ها نسبت به مهاجرت ارائه دهیم. این مقایسه تحلیلی به ما امکان می‌دهد تا نقاط قوت و ضعف هر نظریه را در تبیین ابعاد امنیتی و سیاسی مهاجرت اروپا بهتر تشخیص داده و به سؤال اصلی پژوهش مبنی بر تمایزهای نظری در مطالعه انتقادی امنیت و مهاجرت پاسخ دهیم.

۳. مبانی نظری مطالعات امنیتی انتقادی: از رئالیسم تا رهایی

مطالعات امنیتی انتقادی رویکردهایی هستند که دیدگاه‌های سنتی امنیت را به چالش می‌کشند و تعریف آن را فراتر از تهدیدات نظامی و امنیت صرفاً دولتی گسترش می‌دهند. (Peoples & Vaughan-Williams, 2021) این رویکردها که ریشه در نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت دارند، بر مفهوم رهایی تأکید می‌ورزند و هدف آن‌ها کمک به رفع موانع محدودکننده فردی و اجتماعی است و نه صرفاً حفظ تمامیت ارضی دولت. (Krause & Williams, 2013: 17-18)

پس از جنگ سرد شاهد تحولی بنیادین در عرصه مطالعات امنیت بین‌الملل بودیم که دیدگاه‌های سنتی مبتنی بر رئالیسم و محوریت دولت را به چالش کشیدند. (Sezal, 2023: 8) در این دوره نظریه‌های پست‌مدرن و ساختارگرایی انتقادی نفوذ قابل توجهی پیدا کردند و سه مکتب برجسته اروپایی شامل ابريستوت، کپنهاگ و پاریس ظهور یافتند (Sezal, 2023: 4 Selvin, 2016). این مکاتب بر ماهیت ساخته شده امنیت و نقش گفتمان‌ها در تعریف تهدیدها تأکید دارند (Farani & Akram, 2020).

در تحلیل مهاجرت، مطالعات انتقادی بر اهمیت پیچیدگی و چندوجهی بودن این پدیده تأکید می‌کنند و (Selvin, 2016). به جای تحلیل‌های تقلیل‌گرا، به ساختارهای قدرت، نابرابری‌های اجتماعی، تأثیرات استعمار و فرایند جهانی شدن توجه دارند و به تجربیات زیسته مهاجران و عاملیت فعال آنان می‌پردازند.

امنیت انسانی و هویت - و امنیتی‌سازی و نقد قدرت، محورهای اصلی مطالعات امنیتی انتقادی هستند و توجه به امنیت انسان به جای صرفاً امنیت دولت قرار می‌گیرد (Krause & Williams, 2013). این رویکردها به مسائل هویتی، فرهنگی و اجتماعی مانند حقوق اقلیت‌ها و مهاجرت می‌پردازد و معتقدند مداخلات دولت‌ها می‌توانند منجر به بی‌ثبات‌سازی و مهاجرت اجباری شوند. (Selvin, 2016) مطالعات انتقادی بر نقش قدرت و دانش در تعریف امنیت و این رابطه هویتی در ساخت یک دیگری به عنوان تهدید تأکید دارند (Campbell, 1999). این رویکردها برخلاف نظریه‌های رئالیستی که امنیت را ناشی از آنارشی بین‌الملل می‌دانند، امنیت را یک فرایند اجتماعی و سیاسی می‌بینند (Krause & Williams, 2013) با این حال، منتقدانی مانند والت (Walt, 1998) معتقدند که این تمرکز بر ساختار می‌تواند به نسبیت‌گرایی منجر شود.

مطالعات انتقادی، امنیت را مفهومی ساخته شده و اجتماعی می‌دانند که هدف نهایی آن رهایی انسان‌ها از ساختارهای قدرت سرکوبگر است (Krause & Williams, 2013: 17-18). این رویکردها چهار ویژگی کلیدی گستردگی به معنی تعریف دامنه امنیت فراتر از تهدیدات نظامی-دولتی و شامل امنیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی، تعمیق به معنای بررسی عمیق‌تر مفاهیم فلسفی و اجتماعی امنیت، تمرکز بر بازیگران مختلف شامل دولت‌ها، گروه‌های اجتماعی، اقلیت‌ها، فرد و سازمان‌های غیردولتی و رهایی انسان از قدرت‌های سرکوبگر به عنوان هدف نهایی و اصلی مطالعات امنیتی انتقادی دارند (Peoples & Vaughan, 2013: 17-22, 28). (Williams, 2021).

۳.۱ مکتب کپنهاگ و مفهوم امنیتی‌سازی

مکتب کپنهاگ توسط اندیشمندانی چون بری بوزان و اوله ویور پایه‌گذاری شد و از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین رویکردهای انتقادی در مطالعات امنیتی است. این مکتب با به چالش کشیدن رویکردهای سنتی رئالیسم و لیبرالیسم، نظریه امنیتی‌سازی را به عنوان چارچوب اصلی خود مطرح کرد (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 7). بر این اساس، امنیت یک پدیده عینی و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه یک ساخته اجتماعی است که از طریق فرایندی گفتمانی و اجتماعی شکل می‌گیرد. درواقع یک موضوع به خودی خود

امنیتی نیست، بلکه زمانی امنیتی می‌شود که بازیگران خاصی آن را به عنوان یک تهدید وجودی برای یک موضوع مرجع تعریف کنند و با موفقیت جامعه را به پذیرش این تهدید وادار سازند.

فرایند امنیتی‌سازی بر اساس کنش گفتاری و تعامل بین سه عنصر اصلی به نام تهدید وجودی، مرجع امنیتی و موضوع مرجع شکل می‌گیرد. کنش گفتاری هسته اصلی نظریه امنیتی‌سازی است. ویور (Wæver, 1995) معتقد است که کنش گفتاری فقط بیان یک جمله نیست، بلکه انجام یک عمل از طریق گفتار است. زمانی که یک بازیگر موضوعی را به عنوان تهدید معرفی می‌کند، درواقع آن را از حوزه سیاست عادی خارج کرده و به حوزه سیاست فوق العاده منتقل می‌سازد. موفقیت این کنش گفتاری به پذیرش مخاطب بستگی دارد که اگر مخاطبان این تهدید را بپذیرند آن موضوع امنیتی‌سازی می‌شود و امکان اتخاذ اقدامات فوق العاده فراهم می‌گردد.

تهدید وجودی^۱ خطری است که بقا یا هویت یک موضوع مرجع را به صورت بنیادین به چالش می‌کشد. برخلاف رویکردهای سنتی که تهدید را صرفاً نظامی می‌دانستند، در مکتب کپنهاگ تهدید می‌تواند در ابعاد مختلف اجتماعی یا سیاسی نیز مطرح شود (Buzan & Wæver, 2003: 23). به عنوان مثال مهاجرت می‌تواند به عنوان تهدیدی برای هویت ملی یا انسجام اجتماعی یک کشور مطرح شود. در تعریف مکتب کپنهاگ مرجع امنیتی^۲ همان کسی است که کنش گفتاری را انجام می‌دهد و موضوع را امنیتی می‌کند. در بسیاری از موارد این بازیگر دولت یا مقام‌های رسمی آن هستند، اما می‌توانند شامل سازمان‌های بین‌المللی، رهبران سیاسی یا حتی رسانه‌ها نیز باشند. نهایتاً موضوع مرجع^۳ نیز همان چیزی است که مورد تهدید قرار گرفته و باید از آن محافظت شود. در نظریه‌های سنتی این موضوع تنها دولت بود، اما در مکتب کپنهاگ می‌تواند فراتر رفته و شامل هویت ملی، محیط زیست، اقتصاد یا حتی قشر خاصی از جامعه شود.

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های مکتب کپنهاگ، گسترش مفهوم امنیت به فراتر از ابعاد صرفاً نظامی است. این مکتب پنج بعد اصلی امنیت نظامی، امنیت سیاسی، امنیت

1. Existential Threat

2. Securitizing Actor

3. Referent Object

اقتصادی، امنیت اجتماعی و امنیت زیست محیطی را برای تحلیل مسائل امنیتی مطرح می‌کند که تهدیدات می‌توانند در هر یک از آن‌ها ظاهر شوند. (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 7)

در تعریف مکتب کپنهاگ امنیت نظامی به تهدیدات سنتی مانند جنگ، درگیری و توانایی‌های نظامی دولت‌ها گفته می‌شود و امنیت سیاسی به موضوع ثبات و مشروعیت نهادهای دولتی، ایدئولوژی‌های حاکم و نظام‌های حکمرانی می‌پردازد و تهدید این امنیت می‌تواند از طریق بی‌ثبات کردن دولت یا به چالش کشیدن هویت ملی انجام شود و مسائل مربوط به حفظ هویت، فرهنگ و انسجام یک گروه یا ملت به امنیت اجتماعی مربوط می‌شوند. مهاجرت به عنوان یک پدیده اجتماعی اغلب در این بعد امنیتی سازی می‌شود و نشان می‌دهد که مهاجرت صرفاً یک پدیده اقتصادی یا اجتماعی نیست، بلکه در بستر سیاسی می‌تواند به عنوان یک تهدید امنیتی برای ابعاد مختلف جامعه از جمله هویت ملی و فرهنگ بومی مطرح شود (Hollifield, 2004) (Lahav & Messina, 2024) امنیت اجتماعی نشان می‌دهد که چگونه پدیده‌ای غیرنظامی مانند مهاجرت می‌تواند به یک مسئله امنیتی تبدیل شود و این فرایند امنیتی سازی است که تعیین می‌کند دولت‌ها چگونه به مهاجرت واکنش نشان دهند، نه الزامات عینی مهاجرت.

۳/۲ مکتب پاریس و رویکرد پسا-ساخت‌گرایی

مکتب پاریس با الهام از اندیشمندان پسا-ساخت‌گرا به خصوص میشل فوکو و به رهبری دیدیه بیگو^۱، یکی دیگر از رویکردهای مهم در مطالعات امنیتی انتقادی است که با نگاهی جامعه‌شناسانه تعریف امنیت را از ریشه‌های سنتی آن جدا می‌کند (Bigo, 2005; 2002; 1996) و در تقابل با زبان محوری مکتب کپنهاگ امنیت را نه به عنوان یک رویداد ناگهانی که از طریق کنش گفتاری شکل گرفته، بلکه به عنوان یک پدیده روزمره و دائمی می‌بیند که از طریق مجموعه‌ای از روال‌ها، نهادها و قوانین اعمال می‌شود (Bigo, 2002). به جای تمرکز بر امنیتی سازی، مکتب پاریس مفهوم پلیس‌گرایی^۲ را برای تحلیل فرایندهای امنیتی روزمره به کار می‌گیرد. در این رویکرد امنیت یک واکنش اضطراری به

1. Didier Bigo

2. Policing

تهدیدی آشکار نیست بلکه به صورت یک فرایند نامرئی و مداوم برای مدیریت جمعیت‌ها و کنترل جریان‌ها عمل می‌کند.

این مکتب همچنین برای تحلیل‌های خود از مفاهیم پیر بوردیو مانند میدان، هابیتوس، سرمایه نمادین و قدرت نمادین بهره می‌برد. از منظر بوردیو روابط بین الملل همچون میدانی اجتماعی است که در آن کنشگران گوناگون با سرمایه‌های متفاوت در پی کسب قدرت به رقابت می‌پردازند و هر میدان قواعد خاص خود را داراست (Bigo, 2013; Epstein, 2013; Williams, 2013; Jabri, 2013). هابیتوس به عنوان ساختاری ذهنی و نهادینه شده رفتار کنشگران امنیتی را شکل می‌دهد و تداوم ساختارهای قدرت را تضمین می‌کند. (Williams, 2013; Bigo, 2013) قدرت نمادین نیز توانایی تعریف و مشروعیت بخشیدن به هنجارها را به ابزار توجیهی تبدیل می‌کند (Pouliot & Merand, 2013).

مهم‌ترین مفاهیم کلیدی مکتب پاریس گفتمان^۱، قدرت^۲ و پلیس‌گرایی هستند. گفتمان فراتر از واژه‌های صرف است و شامل رویه‌ها، اعمال، نهادها و سازمان‌ها نیز می‌شود. گفتمان‌های قدرت واقعیت امنیتی را می‌سازند و مرز بین درون و برون، ما و دیگری، امن و ناامن را تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر این گفتمان است که به ما می‌گوید چه کسی تهدید است و چه کسی امن. با مطالعه گفتمان‌های امنیتی می‌توان فهمید که چگونه برخی از پدیده‌ها مانند مهاجرت به عنوان یک مشکل امنیتی معرفی می‌شوند (Bigo, 2002). قدرت در تعریف مکتب پاریس نه یک دارایی در دست دولت، بلکه یک نیروی پراکنده و تولیدی است که در تمام روابط اجتماعی و نهادها جریان دارد و نه تنها محدودکننده نیست، بلکه تولیدکننده رفتار، دانش و هویت است. این قدرت است که به صورت نامرئی رفتارها را کنترل و افراد را به شهروندان خوب یا دیگران خطرناک تبدیل می‌کند. بر این اساس اقدامات امنیتی روزمره مانند بازرسی‌های فرودگاهی یا کنترل مرزها فقط برای محافظت از امنیت نیستند، بلکه خود منبع تولید و اعمال قدرت هستند.

(Foucault, 1978) (Foucault, 1984: 41-48)

1. Discourse

2. Power

مفهوم پلیس‌گرایی در تقابل با امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ قرار می‌گیرد و به اقدامات روال معمول و روزمره برای مدیریت و کنترل جمعیت‌ها اشاره می‌کند. درحالی‌که امنیتی‌سازی امنیت را به یک حالت اضطراری تبدیل می‌کند، پلیس‌گرایی به صورت دائمی و در زیر سطح آستانه تهدید وجودی، برای مدیریت ریسک‌ها به کار گرفته می‌شود (Bigo, 2002). به عنوان مثال قوانین سخت‌گیرانه و متداول برای صدور ویزا، نظام‌های نظارت تصویری و اطلاعاتی و همکاری‌های امنیتی بین کشورها، همگی نمونه‌هایی از پلیس‌گرایی هستند. در این چارچوب مهاجرت به عنوان یک ریسک یا مشکل تعریف می‌شود که نهادها وظیفه دارند آن را مدیریت کنند. (Bigo, 2000:194) (Bigo, 2006:75) (Bigo, 2014,142).

مکتب پاریس تأکید می‌کند که نهادهای امنیتی مانند آژانس‌های مرزی، پلیس، نیروهای اطلاعاتی تنها مجری سیاست‌های امنیتی نیستند، بلکه خود کنشگران اصلی در تعریف و اجرای امنیت هستند. این نهادها با اقدامات روزمره، قوانین و رویه‌های خود گفتمان‌های امنیتی را می‌سازند و بازتولید می‌کنند. قوانین و مقررات مهاجرتی نیز در این چارچوب ابزاری برای طبقه‌بندی و دسته‌بندی افراد به شهروند، مهاجر قانونی و مهاجر غیرقانونی هستند که به تدریج برخی گروه‌ها را به عنوان مشکل و تهدید معرفی می‌کنند (Bigo & Tsoukala, 2008). این فرایند امنیت را از یک مفهوم سیاسی به یک فرایند بوروکراتیک و فنی تبدیل می‌کند که به جای پاسخ به تهدیدات به دنبال مدیریت جریان‌ها و کنترل دائمی افراد است.

درنهایت در رویکرد مکتب پاریس مهاجرت یک تهدید ذاتی نیست، بلکه توسط مجموعه‌ای از اقدامات و گفتمان‌ها به یک مسئله امنیتی تبدیل می‌شود. امنیت نه به عنوان یک هدف نهایی، بلکه به عنوان یک فرایند بی‌پایان مدیریت و کنترل ریسک‌ها دیده می‌شود که همیشه در حال تولید دیگری به عنوان منبع احتمالی تهدید است (Bigo, 2002).

۳.۳ مکتب ابریستویث^۱ و نظریه‌رهای بخشی^۲

مکتب ابریستویث که در اوایل دهه ۱۹۹۰ توسط کن بوث و ریچارد وین جونز شکل گرفت، یکی از رویکردهای انتقادی و تأثیرگذار در مطالعات امنیتی به شمار می‌رود که

1. Aberystwyth School

2. Emancipation

عمیقاً تحت تأثیر نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و اندیشه‌های آنتونیو گرامشی قرار دارد (Jones, 1995: 300-304). این مکتب با رد دیدگاه‌های مکاتب سنتی و حتی برخی از مکاتب انتقادی، امنیت را مسئله‌ای چندبعدی، انسانی و اجتماعی تعریف می‌کند که در آن به جای دولت یا اجتماع، انسان موضوع اصلی امنیت است و هدف نهایی دستیابی به رهایی است (Nunes, 2012: 351-354). (Booth, 1991) در قلب این مکتب با الهام از هژمونی گرامشی، مفهوم رهایی بخشی قرار دارد که به معنای آزادسازی انسان‌ها از انواع محدودیت‌ها و وابستگی‌هاست. این محدودیت‌ها می‌توانند شامل فقر، سرکوب سیاسی، نابرابری اجتماعی و تهدیدات نظامی باشند که همگی مانع از تحقق پتانسیل و توانمندی‌های انسانی می‌شوند. مکتب ابريستويث با این رویکرد دایره شمول امنیت را از دغدغه‌های صرفاً نظامی دولت‌ها فراتر برده و آن را به ابعاد گسترده‌تر و عمیق‌تر زندگی انسان پیوند می‌زند.

برای مکتب ابريستويث امنیت فقط به معنای بقا و رهایی از تهدیدات نظامی نیست، بلکه به معنای رهایی از تمامی قیدوبندهایی است که مانع از شکوفایی و تحقق پتانسیل انسانی می‌شوند. کن بوث معتقد است که امنیت به معنای رهایی است (Booth, 1991: 15-20; Jones, 1999: 319-321) در این دیدگاه رهایی بخشی هم ابزاری برای رسیدن به امنیت است و هم هدف نهایی آن. این مفهوم فراتر از آزادی از تهدیدات، شامل آزادی برای انجام دادن و زیستن در یک جامعه عادلانه و امن نیز می‌شود. این رویکرد به‌ویژه در تحلیل پدیده مهاجرت به ما اجازه می‌دهد تا مهاجران را نه به عنوان تهدید، بلکه به عنوان افرادی ببینیم که به دنبال رهایی از شرایط ناامن در کشورهای مبدأ هستند.

مکتب ابريستويث به شدت از دولت محوری در نظریه‌های سنتی امنیت انتقاد می‌کند. کن بوث معتقد است که دولت‌ها در بسیاری از موارد به جای محافظت از شهروندان، خودشان منبع اصلی ناامنی هستند. او دولت‌ها را به عنوان عاملان ناامنی می‌بیند که با سرکوب سیاسی، ایجاد جنگ، یا اعمال سیاست‌های ناعادلانه، امنیت انسانی را به خطر می‌اندازند (Booth, 1991: 318-322) از این رو امنیت واقعی زمانی محقق می‌شود که افراد از سلطه دولت‌ها و قدرت‌های سرکوبگر رها شوند. این نقد بنیادین به نقش دولت،

مکتب ابرستویت را از سایر مکاتب انتقادی که همچنان دولت را به عنوان مرجع اصلی امنیت سازی در نظر می‌گیرند متمایز می‌کند.

مکتب ابرستویت امنیت را بر اساس تجربه و نیازهای فردی و گروهی و نه صرفاً دولت یا نظام بین الملل به عنوان پدیده‌ای اجتماعی و تاریخی تلقی می‌کند و ناامنی را ناشی از روابط ساختاری اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌داند که افراد را آسیب پذیر می‌کند. همچنین امنیت را فرایندی سیاسی و محصول روابط قدرت و مبارزات سیاسی می‌داند که قدرت علاوه بر سرکوب، نقش سازنده هویت و رفتار را نیز دارد (Nunes, 2012: 357-360). بر اساس دیدگاه جونز روشنفکران انتقادی حوزه امنیت نباید تنها به تولید نظریه اکتفا کنند بلکه باید خود به عامل تحول و رهایی در جامعه تبدیل شوند و باید با پرورش گفتمان‌های چالشگر و تعهد به عمل سیاسی و اجتماعی زمینه را برای ایجاد تغییرات واقعی فراهم آورند.

مکتب ابرستویت امنیت را از یک مفهوم ملی به یک مفهوم جهانی و انسانی تبدیل می‌کند که بر روی رنج و نیازهای فردی تمرکز دارد و فراتر از تهدیدات صرفاً نظامی به تهدیدات بنیادین انسانی مانند فقر، گرسنگی، بیماری، بی عدالتی، آلودگی‌های زیست محیطی و سرکوب می‌پردازد و دستورکار امنیتی را به طور چشمگیری گسترش و موضوعاتی مانند توسعه پایدار، حقوق بشر و عدالت اجتماعی را به هسته مطالعات امنیتی وارد می‌کند (Jones, 1999: 58-80).

در چارچوب نظری ابرستویت مهاجرت به جای یک تهدید امنیتی، به عنوان یک نمایش از عدم امنیت انسانی در کشورهای مبدأ دیده می‌شود. مهاجران در این دیدگاه، قربانیان شرایطی هستند که امنیت آن‌ها را در معرض خطر قرار داده و مهاجرت تنها راهی برای رهایی آن‌هاست. در نتیجه راهکار اصلی برای حل مسئله مهاجرت نه امنیتی سازی و کنترل مرزها، بلکه پرداختن به علل ریشه‌ای ناامنی و تلاش برای رهایی بخشی انسان‌ها در کشورهای مبدأ است. این رویکرد مسئولیت اخلاقی و سیاسی را برای جوامع بین المللی ایجاد می‌کند تا به جای مقابله با مهاجران، برای رهایی آن‌ها از شرایط ناامن تلاش کنند. به عبارت دیگر با رهایی بخشی و بهبود شرایط انسانی در کشورهای مبدأ، پدیده مهاجرت

اجباری کاهش خواهد یافت. این دیدگاه درنهایت به جای تمرکز بر امنیت دولت‌ها در برابر مهاجران، بر امنیت مهاجران از تهدیدات متمرکز می‌شود. (Williams, 2006).

۴. امنیتی‌سازی مهاجرت در پرتو نظریات امنیتی انتقادی

این بخش به منظور دستیابی به هدف اصلی پژوهش به تحلیل ماهیت امنیتی‌سازی، کنشگران امنیتی‌ساز و استفاده از ظرفیت سه مکتب برای تحلیل سازوکارهای حاکم بر امنیتی‌سازی پدیده مهاجرت در اروپا می‌پردازد. هرچند هر سه مکتب رویکردهای دولت‌محور و سنتی امنیت را نقد می‌کنند، اما در تعریف مسئله، واحد تحلیل و راه‌حل، تفاوت‌های اساسی دارند. درحالی‌که مکتب کپنهاگ با تمرکز بر کنش گفتاری و امنیتی‌سازی، توجه ما را به کنش‌های گفتاری جلب می‌کند که مهاجرت را در اروپا به یک تهدید وجودی برای مرجع امنیتی و هویتی تبدیل می‌کند، مکتب پاریس از زاویه بروکراسی‌های اروپا و کنترل روزمره و ناامنی که به نام امنیت اعمال می‌شود به امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا می‌پردازد. در سوی دیگر مکتب آبرستوت با رویکرد رهایی‌بخش و نگاه هنجاری امنیت را یک وسیله و یک آرمان می‌بیند که هم منجر به رهایی می‌شود و هم با رهایی به دست می‌آید. از نگاه آبرستوت مهاجرت محصول ناامنی است که دولت‌ها ایجاد کرده‌اند و غربی‌ها که روابط استعماری و نابرابر در جهان را خلق کرده‌اند مسئول ناآرامی‌ها و نابرابری‌ها و ناامنی‌هایی هستند که مردم را وادار به مهاجرت می‌کند.

۴.۱ مهاجرت از دیدگاه مکتب کپنهاگ

مکتب کپنهاگ با مفهوم امنیتی‌سازی یک رویکرد ساخت‌گرای اجتماعی ارائه می‌دهد با این باور که مسائل صرفاً به دلیل وجود تهدید عینی، امنیتی نمی‌شوند، بلکه فرایند امنیتی‌سازی آن‌ها را به یک تهدید تبدیل می‌کند. در این چارچوب مهاجرت نیز از یک پدیده اجتماعی یا اقتصادی عادی به یک موضوع امنیتی بدل می‌شود. درواقع تمرکز این مکتب بر چگونگی ساخته شدن امنیت توسط کنشگران و نهادها است، نه بر روی وجود عینی یا نبود یک تهدید (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 23).

از منظر کپنهاگ امنیتی‌سازی مهاجرت فرایندی است که در آن کنشگران امنیتی‌ساز با استفاده از کنش گفتاری مهاجرت را به عنوان یک تهدید وجودی برای یک موضوع مرجع مانند هویت ملی، انسجام اجتماعی، امنیت دولت یا رفاه اقتصادی مطرح می‌کنند.

این فرایند فراتر از یک گفتگوی ساده است و یک کنش گفتاری موفق مسئله را از حوزه سیاست عادی خارج کرده و آن را به یک مسئله اضطراری تبدیل می‌کند که نیازمند اقدامات فوق‌العاده است. این فرایند معمولاً شامل سه مرحله اصلی است:

۱. کنش گفتاری: که قلب فرایند امنیتی‌سازی است و طی آن کنشگران امنیتی با استفاده از بیانه‌های عمومی، سخنرانی‌ها و اظهارات رسمی مهاجرت را به عنوان یک تهدید فوق‌العاده و اضطراری معرفی می‌کنند. برای مثال مهاجرت به عنوان سیل مهاجران، تهاجم آرام، تهدید برای فرهنگ ملی یا تهدید برای امنیت داخلی توصیف می‌شود (Buzan & Wæver, 2003: 110). این زبان و واژه‌ها به گونه‌ای انتخاب می‌شوند که احساس ترس و ضرورت را در مخاطب برانگیزند.

۲. پذیرش از سوی مخاطبان: کنش گفتاری زمانی موفقیت‌آمیز است که توسط عموم مردم، نخبگان سیاسی یا رسانه‌ها به عنوان جامعه مخاطب پذیرفته شود. این پذیرش به کنشگر این اجازه را می‌دهد تا اقدامات فوق‌العاده‌ای مانند کنترل شدید مرزها، قوانین سخت‌گیرانه مهاجرتی یا محدود کردن حقوق پناه‌جویان را که در شرایط عادی غیرمجاز یا فاقد محبوبیت هستند را به بهانه مقابله با تهدید، اجرا و توجیه کند. درواقع پذیرش مخاطب یک رضایت خاموش عمومی برای مشروعیت اقدامات امنیتی را فراهم می‌کند. (Buzan & Wæver: 1997). (Buzan, 1998: 4).

۳. تبدیل شدن به موضوع امنیتی: پس از پذیرش مخاطب مهاجرت به یک موضوع امنیتی تبدیل می‌شود که دیگر با ابزارهای عادی سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی قابل حل نیست و نیازمند اقدامات فوری و اضطراری است. در این مرحله مهاجران از یک فرد نیازمند کمک به تهدیدی بالقوه برای کشور تبدیل می‌شود و مدیریت آن‌ها از حیطه وزارتخانه‌های امور اجتماعی یا کار، به حوزه نهادهای امنیتی و انتظامی مانند ارتش یا پلیس مرزی منتقل می‌گردد. ادبیات پوپولیسم راست در اروپا نشان می‌دهد چگونه مهاجرت به نشانه قوی از تهید تبدیل شده و موفقیت کنش‌های گفتاری امنیتی‌ساز را تسهیل می‌کند. (Wodak, 2013; Mudde, 2007) این همان سطح پذیرش مخاطب در کپنهاگ است (Wæver, 1995).

فرایند امنیتی‌سازی مهاجرت در کشورهای اروپایی به وضوح قابل مشاهده است. از اوایل دهه ۲۰۰۰ و به ویژه در جریان بحران پناهجویان در سال ۲۰۱۵، کنشگران امنیتی اروپایی با استفاده از زبان امنیتی‌سازی، مهاجرت را به یک تهدید وجودی برای امنیت اجتماعی و فرهنگی معرفی کردند (Huysmans, 2000, 2006). اقداماتی که می‌توان در رئوس ذیل خلاصه کرد:

- تشدید کنترل مرزی: کشورهایی مانند یونان و مجارستان پایش‌های مرزی خود را تشدید کرده و دیوارها و حصارهایی در مرزهای خود ساختند. (Mole, 2020; Carrera et al., 2019). این اقدامات که در شرایط عادی غیرمعمول هستند، با توجیه مقابله با تهدید غیرقانونی مهاجرت توجیه شدند (Carrera et al.: 2019; Amnesty International: 2020).
- تصویب قوانین سخت‌گیرانه: دولت‌ها قوانین مهاجرتی خود را سخت‌گیرانه‌تر کردند تا فرایند پناهندگی را محدود کرده و ورود مهاجران را دشوارتر سازند. این قوانین به جای آنکه بر ادغام و حمایت از مهاجران متمرکز باشند اغلب با هدف دفع و بازدارندگی از ورود آن‌ها تدوین می‌شوند (Mole, 2020; Carrera et al., 2019).
- افزایش همکاری‌های امنیتی: همکاری‌های امنیتی میان کشورهای اروپایی برای مقابله با قاچاق انسان و کنترل مهاجرت افزایش یافته است. نهادهایی مانند فرانتکس^۱ به ابزاری کلیدی برای مدیریت مرزهای خارجی اتحادیه اروپا تبدیل شدند (پرویزی، ۱۳۹۴) درحالی‌که وظیفه اصلی فرانتکس مدیریت مرزهاست، این نهاد به دلیل ماهیت خود، نقش امنیتی‌سازی مهاجرت را ایفا می‌کند و فرایند ورود را به یک عملیات امنیتی تبدیل می‌سازد (European Council, 2016) (Bohnet et al., 2024).
- برون‌سپاری سیاست‌های امنیتی: دولت‌های اروپایی برای جلوگیری از ورود مهاجران به خاک خود با کشورهای مبدأ و ترانزیت مانند ترکیه، لیبی و مراکش قراردادهای امنیتی و همکاری امضا کرده‌اند. این سیاست‌ها که اغلب به عنوان کمک‌های توسعه‌ای توجیه می‌شوند در حقیقت با هدف برون‌سپاری مدیریت مهاجرت و انتقال مسئولیت به کشورهای ثالث صورت می‌گیرند و نشان‌دهنده نفوذ منطق امنیتی در

سیاست خارجی نیز هستند (European Commission, 2023). (UN Human Rights Council: 2016)

۴٫۲ مهاجرت از نگاه مکتب پاریس

مکتب پاریس با رویکردهای پسا ساختارگرایی شناخته می‌شود و برخلاف مکتب کپنهاگ بر گفتمان به عنوان یک سازه قدرتمند تمرکز می‌کند و نهادها و قوانین را در بازتولید این گفتمان مهم می‌داند و بر این باور است که مهاجرت یک موضوع امنیتی است که از طریق گفتمان و اقدامات نهادی ساخته و تثبیت می‌شود (Huysmans, 2006: 115). مکتب پاریس با تأکید بر گفتمان تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه روابط قدرت در شکل‌گیری و بازتولید تهدیدها نقش دارند و چگونه امنیت در حقیقت برساخته این روابط است. (Bigo, 2002: 65)

در رویکرد مکتب پاریس گفتمان امنیتی مهاجرت در اروپا صرفاً یک کنش گفتاری موقت نیست، بلکه یک ساختار گفتمانی عمیق است که به طور مداوم و از طریق نهادها و رویه‌های قانونی بازتولید می‌شود. این گفتمان، به جای اینکه تهدید را نام‌گذاری کند، آن را ساخت و بازتولید می‌کند. در گفتمان امنیتی مهاجرت اروپا، مهاجران اغلب به عنوان تهدید یا دیگری به تصویر کشیده می‌شوند و این تصویر قدرت را به دست دولت‌ها و نهادهای امنیتی می‌سپارد تا آن‌ها را کنترل کنند (Huysmans, 2006: 120). این مکتب بر این باور است که قدرت و دانش همواره در ارتباط با یکدیگر عمل می‌کنند و دانش در مورد مهاجران به عنوان یک تهدید، قدرت را برای کنترل آن‌ها به دولت‌ها می‌دهد.

پلیس‌گرایی - از مفاهیم اصلی مکتب پاریس - در مورد مهاجرت به رویه‌هایی اطلاق می‌شود که از طریق آن‌ها مهاجران در اروپا به عنوان مهاجران غیرقانونی یا پناه‌جویان جعلی شناسایی، دسته‌بندی و کنترل می‌شوند. این فرایند، گفتمان امنیتی را به سطح عملیات روزمره نهادهای دولتی منتقل می‌کند و آن را به یک پدیده عادی تبدیل می‌سازد. (Bigo, 2002: 70)

در حالی که مکاتب سنتی مرز را یک خط جغرافیایی برای حفاظت از قلمرو دولت می‌دانند از نظر مکتب پاریس مرزها مکان‌های تولید و بازتولید امنیت هستند. مرزها دیگر صرفاً مکان‌های فیزیکی نیستند، بلکه به فضاها و اجتماعی و سیاسی تبدیل شده‌اند

که در آن‌ها مهاجران تحت نظارت، دسته‌بندی و کنترل قرار می‌گیرند. این نگاه به مرزها نقش نهادهای امنیتی مرزی را در ساخت گفتمان تهدید برجسته می‌کند (Bigo, 2019; Bigo, 2020).

مکتب پاریس بر این باور است که نهادها ستون فقرات بازتولید گفتمان امنیتی هستند. به جای اینکه سیاستمداران صرفاً تهدید را اعلام کنند، نهادهای دولتی و فراملی از طریق رویه‌ها، قوانین و عملیات روزمره خود، این تهدید را به یک واقعیت ملموس تبدیل می‌کنند. شواهد بارز این رویکرد در اروپا شامل تأسیس تقویت نهادهای فراملی مانند فرانتکس، ایجاد شبکه‌های نظارتی فراملی و استفاده گسترده از فناوری‌های دیجیتال و پایگاه‌های داده‌های زیست‌سنج قابل تعامل و پیشگیرانه در سراسر اروپا مانند SIS^۱, VIS^۲, ETIAS^۳, EURODAC^۴, EES^۵ است که مرزهای سنتی را محو کرده و کنترل را به یک پدیده فراگیر و پیشگیرانه تبدیل می‌سازند (Bigo, 2019; Bigo, 2020) و نشان می‌دهند که امنیتی‌سازی مهاجرت فقط محصول گفتار نیست، بلکه در لایه تکنیکی - سازمانی تثبیت می‌شود. (Bigo, 2019, 2020; Huysmans, 2006)

این اقدامات نهادی، مهاجران را به صورت عملی به ورودی‌هایی برای کنترل تقلیل داده و با نهادینه‌سازی ترس در ساختارهای اجرایی، امنیت‌سازی مهاجرت را از یک وضعیت اضطراری به یک نظم مدیریتی و قانونی پایدار در اتحادیه اروپا تبدیل می‌کنند. وظیفه این نهادها کنترل جریان ورودی است و از طریق گزارش‌ها، عملیات و رویه‌های خود گفتمان امنیتی مهاجرت را تقویت می‌کنند و آن را به یک امر عادی تبدیل می‌کنند (Sizel, 2025:19) (Bigo, 2014, 142). قوانین سخت‌گیرانه مهاجرتی، قوانین پناهندگی و توافقنامه‌های بازگشت مهاجران، همگی ابزارهایی هستند که گفتمان امنیتی را به صورت رسمی و قانونی نهادینه می‌کنند. این قوانین مهاجران را به عنوان یک مسئله قضایی و امنیتی دسته‌بندی کرده و به دولت‌ها اجازه می‌دهند تا به نام حاکمیت ملی اقدامات کنترلی را توجیه کنند.

1. Schengen Information System

2. Visa Information System

3. European Travel Information and Authorisation System

4. EURODAC (European Dactyloscopy)

5. Entry/Exit System

مکتب پاریس اشاره می‌کند که گفتمان امنیتی مهاجرت، روابط خارجی دولت‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. دولت‌ها برای جلوگیری از مهاجرت با کشورهای مبدأ و ترانزیت توافقنامه‌های همکاری امضا می‌کنند. این توافق نامه‌ها که اغلب به بهانه مبارزه با قاچاق انسان یا کمک‌های توسعه‌ای توجیه می‌شوند، در حقیقت به دولت‌های ثالث کمک می‌کنند تا به عنوان پلیس برون‌سپاری شده به بازتولید گفتمان تهدید در مقیاس بین‌المللی کمک می‌کنند (Bigo, 2014). در مجموع، از دیدگاه مکتب پاریس، امنیت‌سازی مهاجرت در اروپا تنها یک گفتار سیاسی نیست، بلکه یک واقعیت گفتمانی است که از طریق شبکه‌ای از نهادهای دولتی و خصوصی، رویه‌ها و روابط قدرت ساخته و بازتولید می‌شود و به طور مداوم مهاجران را به عنوان یک تهدید برای درون جامعه معرفی می‌کند.

از دیدگاه بیگو سرمایه‌گذاری گسترده نهادهای اتحادیه اروپا در زیرساخت‌های دیجیتال و نظارتی فراگیر نمونه‌ای از امنیتی‌شدن مهاجرت است. این نهادها با ایجاد نظام‌های کنترل شدید و غیرقابل رؤیت شامل شبکه‌های پلیسی روزمره، دوربین‌های پیشرفته و مراکز داده عظیم مرزهای سنتی را محو کرده‌اند. هدف این زیرساخت‌ها صرفاً مدیریت اداری نیست، بلکه پایش و کنترل پیشگیرانه افراد است به طوری که هرگونه حرکت در اتحادیه اروپا به یک رویداد امنیتی بالقوه تبدیل می‌شود. این پلیسی‌سازی روزمره و نظارت مستمر، ماهیت مرزها را از مکان‌های تعاملی به کانون‌های عملیات پلیسی و بازتولید گفتمان تهدید تغییر داده و مهاجران را به سوژه‌های دائمی کنترل تبدیل می‌کند. (Bigo, 2002)

مطابق با دیدگاه مکتب پاریس، بازتولید گفتمان تهدید صرفاً محدود به مرزهای فیزیکی اتحادیه اروپا نیست، بلکه از طریق سیاست برون‌سپاری کنترل مهاجرت به کشورهای ثالث به یک پدیده فرامرزی تبدیل می‌شود. این استراتژی که عمدتاً از طریق توافق نامه‌های دوجانبه، کمک‌های مالی و آموزش نیروهای مرزی این کشورها اجرا می‌شود (European Commission, 2019:1)، عملاً کنترل مرزهای اتحادیه را به خاک کشور همسایه منتقل می‌کند، آن‌ها را به فیلترهای امنیتی اتحادیه اروپا تبدیل و گفتمان امنیتی را به سطح بین‌المللی تسری می‌دهد.

۴,۳ مهاجرت از منظر مکتب ابريستويث

مکتب ابريستويث به ویژه از طریق آثار کنت بوث، رویکردهای محدود امنیتی به مهاجرت را نقد و به دولت محوری بودن امنیت در رویکردهای سنتی و حتی مکاتب کپنهاگ و پاریس انتقاد وارد می‌کند. این مکتب با تأکید بر ضرورت یک رویکرد جهانی، چندجانبه و فراتر از امنیت سنتی، معتقد است سیاست‌های ملی و سرکوب‌گرانه ناکارآمد و موجب بی‌ثباتی می‌شوند (Zetter, 2018; Booth, 1991; Nunes, 2012). (Booth, 1991: 319). از دیدگاه ابريستويث امنیتی‌سازی مهاجرت نه تنها راه حل نیست، بلکه خود بخشی از مشکل است. بوث معتقد است که امنیت باید بر کاهش ریشه‌های بحران و ترس متمرکز شود، نه بر محدودیت و ترس آفرینی. این دیدگاه انسان‌محور بر اهمیت حقوق بشر، عدالت و همدلی میان مهاجران و جوامع میزبان تأکید دارد و معتقد است امنیتی‌سازی با تبدیل مهاجران به یک تهدید وجودی، حقوق و کرامت آن‌ها را نقض می‌کند و دولت‌ها را قادر می‌سازد تا اقدامات قهری و غیرانسانی را علیه آن‌ها توجیه کنند. (Nunes, 2012; Browning, 2020) بوث با رویکردی انسان‌محور در مقابل دیدگاه‌های سنتی و واقع‌گرایانه قرار می‌گیرد که مهاجرت را عمدتاً تهدید برای امنیت ملی قلمداد می‌کنند و به شدت تأکید می‌کند که مفهوم امنیت نباید محدود به حفظ مرزها یا امنیت نظامی کشور باشد و باید شامل امنیت انسان به معنی تمرکز بر رفاه، حقوق و آزادی‌های اساسی هر فرد داشته باشد (Booth, 1991: 110).

مکتب ابريستويث مهاجرت را یک کنش‌رهایایی بخش و یک فرصت برای دستیابی به امنیت در نظر می‌گیرد که وقتی فردی به دلیل تهدیدات جانی، اقتصادی یا سیاسی مجبور به ترک کشور خود می‌شود، مهاجرت می‌تواند به عنوان یک تلاش برای رهایی از آن تهدیدات و دستیابی به یک زندگی امن‌تر و با کرامت بیشتر دیده شود (Bilgin, 2003: 206)؛ بنابراین، این نظریه ما را به سمت رویکردی سوق می‌دهد که مهاجرت را به عنوان یک پدیده پیچیده با ابعاد انسانی بررسی کنیم، نه صرفاً یک مسئله سیاسی یا نظامی. از دیدگاه بوث مشکل مهاجرت تنها ناشی از تهدیدات ساده نیست، بلکه پدیده‌ای چندوجهی محصول نظام‌های نابرابر جهانی مانند استعمار نو، امپریالیسم اقتصادی و سرکوب سیاسی است که نمی‌تواند با رویکردهای سنتی حل شود. مهاجرت هم می‌تواند

تهدید باشد و هم می‌تواند راه حل باشد و مقابله با آن نیازمند یک رویکرد جامع، چندلایه و میان بخشی است که بر همکاری بین‌المللی و تلفیق ابعاد مختلف متکی باشد. (Castles, 2021; Menif et al., 2020; Mezzetti, 2020) این رویکرد امنیت را به عنوان فرایندی رهایی بخش می‌شناسد که با توجه به شرایط واقعی زندگی، مهاجران را به سمت عدالت اجتماعی و اقتصادی هدایت کند (Zetter, 2018: 8-12; Khalid, 2014).

مکتب ابريستويث معتقد است مهاجران انسان‌هایی با حقوق و کرامت هستند که امنیت آن‌ها باید در اولویت قرار گیرد، امنیت باید برای همه انسان‌ها باشد، نه فقط برای شهروندان یک کشور. از این منظر سیاست‌های مهاجرتی باید بر پایه اصول انسانیت و رهایی بنا شوند، نه بر مبنای ترس و کنترل. امنیت یک مفهوم رهایی بخش برای همه است و نه ابزاری برای سرکوب و کنترل؛ امنیت واقعی تنها زمانی حاصل می‌شود که همه انسان‌ها فارغ از موقعیت جغرافیایی و سیاسی، از تهدیدات رهایی یابند و بتوانند به پتانسیل کامل خود دست یابند (Booth, 1991: 319).

بوث و وین جونز با انتقاد از سیاست‌های مهاجرتی اروپا تأکید می‌کنند که رویکرد دولت محور و امنیتی سازی مهاجرت، مهاجران را به تهدیدی برای امنیت ملی بدل کرده و این امر به سرکوب حقوق انسانی، توجیه پایش‌های قهری و تقویت بیگانه‌هراسی منجر شده است، بدون آنکه راه حل پایداری ارائه دهد (Wyn Jones, 2007: 329; Booth, 1991: 110, 319). به باور آن‌ها غفلت از ریشه‌های ساختاری مهاجرت چون نابرابری جهانی، فقر و پیامدهای استعماری، ناکارآمدی سیاست‌های صرفاً کنترلی اروپا را آشکار می‌سازد (Booth, 2007: 333; Booth, 1991: 319). این دیدگاه همچنین بر این نکته پای می‌فشارد که امنیت باید بر بنیاد رهایی بخشی و حمایت از مهاجران شکل گیرد، نه حفظ صرف مرزها یا شهروندان و نیازمند رویکردی جهانی و چندجانبه به جای انزواطلبی است (Wyn Jones, 1999: 67, 140; Booth, 1991: 319).

۵. مقایسه تطبیقی سه مکتب کپنهاگ، پاریس و ابريستويث

این بخش شباهت‌ها و تفاوت‌های نظری مکاتب سه‌گانه کپنهاگ، پاریس و ابريستويث را در پرتو پدیده امنیتی سازی مهاجرت در اروپا روشن می‌سازد. هدف از این مقایسه دستیابی به درکی عمیق‌تر از بینش‌های متفاوت هر مکتب در مورد چگونگی تعریف،

تولید و مدیریت تهدید مهاجرت است. درک این تمایزات نظری برای ارزیابی توان تحلیلی و کنش عملی هر چارچوب در تبیین فرایندهای سیاست‌گذاری مهاجرتی دولت‌های اروپایی و پیامدهای نهایی آن بر امنیت انسانی امری ضروری است.

۵٫۱ شباهت‌ها

هر یک از این مکاتب با چارچوب‌های مفهومی و روش‌شناختی منحصر به فرد خود، رویکردهای سنتی امنیت را به چالش کشیده و بستری جدید برای تحلیل امنیتی شدن مهاجرت در اروپا فراهم آورده‌اند و با وجود تفاوت‌های بنیادین، دارای شباهت‌های مهمی هستند که آن‌ها را از رویکردهای سنتی واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی متمایز می‌کند. هر سه مکتب به شدت از رویکرد سنتی که دولت را تنها بازیگر و هدف اصلی امنیت می‌داند انتقاد می‌کنند. آن‌ها معتقدند که امنیت مفهومی چندوجهی است که فراتر از دولت‌ها، بازیگران و حوزه‌های مختلفی را شامل می‌شود. این نقد در دوران پس از جنگ سرد و با ظهور پدیده‌های جهانی مانند تغییرات آب‌وهوایی، محیط زیست، تروریسم و مهاجرت اهمیت بیشتری یافت. دومین شباهت این سه مکتب در نگاه آن‌ها به امنیت است و بر این باورند که امنیت یک واقعیت عینی نیست، بلکه یک سازه اجتماعی و محصول فرایندها، گفتمان‌ها و کنش‌های انسانی است. در این دیدگاه‌ها تهدید چیزی نیست که به صورت ذاتی وجود داشته باشد، بلکه چیزی است که توسط بازیگران مختلف ساخته می‌شود. به عبارت دیگر تهدید وجودی مهاجرت در اروپا یک واقعیت طبیعی نیست بلکه محصول فرایندهایی است که مهاجرت را خطرناک تعریف می‌کنند. شباهت سوم این است که هر سه مکتب دستورکار امنیتی را از حوزه‌های نظامی و سیاسی گسترش داده و آن را به حوزه‌هایی چون اجتماعی، اقتصادی، زیست‌محیطی و انسانی نیز سرایت داده‌اند. منطق این گسترش این است که مسائل غیرنظامی مانند مهاجرت، بیماری‌ها و تغییرات اقلیمی می‌توانند به اندازه تهدیدات نظامی امنیت یک جامعه را به خطر بیندازند.

۵٫۲ تفاوت‌ها

این سه مکتب در نحوه مفهوم‌پردازی امنیت و تحلیل فرایند امنیتی‌سازی و هدف نهایی امنیت باهم اختلاف دارند. از نظر مکتب کپنهاگ امنیت یک وضعیت یا هدف

نیست، بلکه یک فرایند است که از طریق یک کنش گفتاری توسط یک کنشگر امنیتی ساز صورت می‌گیرد. هدف از این کنش گفتاری قراردادن یک موضوع مانند مهاجرت در وضعیت یک تهدید وجودی برای یک مرجع امنیتی است (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998). این مکتب تمرکز خود را بر کنش‌های گفتاری می‌گذارد که از زبان سیاستمداران، نمایندگان مجلس و سران کشورهای اروپایی به عنوان کنشگر امنیتی ساز با گفتاری خاص بیان می‌شود و یک موضوع عادی مرتبط با مهاجرت را به یک تهدید برای هویت و امنیت اروپا تبدیل می‌کند و با توجیه اقدامات فوق‌العاده، آن را از چارچوب‌های معمول سیاسی خارج ساخته و امنیتی می‌نماید. از نظر مکتب کپنهاگ میزان موفقیت‌آمیز بودن این امنیتی‌سازی هم به پذیرش آن توسط مخاطب یا عموم بستگی دارد و تا زمانی که جامعه یک تهدید را به رسمیت نشناسد، امنیتی‌سازی موفق نیست از این منظر می‌توان گفت که مکتب کپنهاگ برخلاف دو مکتب دیگر یک عاملیت برای مردم هم قائل است و در یک معادله امنیتی‌سازی جایی هم به مردم به عنوان مخاطب می‌دهد. نمونه‌های عملی امنیتی‌سازی موفق را می‌توان در مواضع رهبران اروپایی مشاهده کرد که مهاجرت را نه یک مسئله انسانی، بلکه یک تهدید برای امنیت مرزها و انسجام اجتماعی معرفی می‌کنند و درنهایت هم سیاست‌های مهاجرتی سخت‌گیرانه و کنترل محور اتخاذ می‌شود و هم احزاب راست افراطی و مهاجرت‌ستیز محبوبیت کسب می‌کنند.

مکتب پاریس فراتر از کنش گفتاری بر روی گفتمان و سازوکار پلیسی تمرکز می‌کند و معتقد است امنیت از طریق گفتمان‌ها و عملکردهای روزمره نهادها و قوانین تولید و بازتولید می‌شود. به عبارت دیگر امنیت یک وضعیت لحظه‌ای نیست که با یک گفتار ایجاد شود، بلکه یک نظام پیچیده از قوانین، نهادها و عملکردهای اجرایی است که به طور مداوم امنیت را می‌سازد (Bigo, 2002: 64). مکتب پاریس کمتر بر روی یک کنشگر خاص تمرکز دارد و بیشتر به نقش نهادها و روابط قدرت در تولید گفتمان‌های امنیتی می‌پردازد. این مکتب معتقد است که تهدید امنیتی صرفاً با یک گفتار به وجود نمی‌آید، بلکه به صورت خودکار و از طریق سازوکارهای نهادی تولید می‌شود. این رویکرد مهاجرت را به عنوان یک پدیده کاملاً درهم‌تنیده با سازوکارهای دولتی می‌بیند (Bigo, 2002: 64). از نظر مکتب پاریس امنیتی‌سازی مهاجرت نتیجه یک عمل مشخص نیست، بلکه محصول

یک نظام پیچیده از قدرت است که به صورت نامحسوس و از طریق قوانین و نهادها عمل می‌کند. از دیدگاه مکتب پاریس این نتیجه حاصل می‌شود که با شواهد عملکردهای روزمره امنیتی شدن مهاجرت در اروپا اتفاق افتاده و تبدیل به یک تجارت در کار نهادهای دولتی و نهادهای خصوصی شده است.

در پرتو تحلیل مکتب پاریس، امنیتی سازی مهاجرت در اروپا به یک تجارت پایدار و سودآور تبدیل شده که منافع مالی نهادهای دولتی و بخش خصوصی را در هم می آمیزد. شرکت های خصوصی با درک نهادینه شدن گفتمان تهدید، فعالانه به بزرگ نمایی خطرات و نیازهای امنیتی می پردازند و ضرورت استقرار بانک های اطلاعات زیست سنج، شبکه های نظارتی مرزی و نظام های دوربین مدار بسته هوشمند را ناگزیر می سازند و محصولاتی را به دولت ها عرضه می کنند که اغلب فراتر از نیازهای واقعی امنیتی است، اما تحت لوای حراست از مرزها و شهروندان به قیمت های هنگفت توسط پلیس و نهادهای کنترلی خریداری می شوند. این پیوند منافع میان بخش دولتی که فعالیتش با حفظ این تجارت توجیه پذیر می شود و بخش خصوصی که سود کلان کسب می کند، چرخه تولید تهدید و فروش امنیت را کامل می کند و مهاجرت را از یک پدیده انسانی به یک کالای امنیتی تبدیل می کند.

مکتب ابريستويث رویکردی هنجاری دارد و درحالی که مکاتب کپنهاگ و پاریس عمدتاً به توضیح چگونگی رخداد امنیتی سازی می پردازند، ابريستويث به این می پردازد که امنیت باید چه باشد. از آنجا که هدف نهایی این مکتب رهایی انسان از تمام تهدیدات است، (Booth, 1991: 319) امنیت در اینجا به معنای آزادی از فقر، بی عدالتی، سرکوب و دیگر محدودیت هایی است که مانع از شکوفایی پتانسیل انسانی می شوند. از این منظر امنیت یک هدف انسانی است نه یک ابزار دولتی و مهاجرت نه یک تهدید است و نه یک موضوع برای مدیریت؛ بلکه می تواند یک پاسخ به ناامنی و فقدان رهایی باشد. مهاجران از دیدگاه این مکتب قربانیان تهدیداتی مانند فقر، جنگ و سرکوب هستند و تلاش آن ها برای مهاجرت، تلاشی برای دستیابی به امنیت و رهایی است (Bilgin, 2003: 206). برخلاف مکاتب دیگر که بر امنیت علیه مهاجران تمرکز می کنند، مکتب ابريستويث

بر امنیت برای مهاجران تأکید می‌کند و معتقد است که سیاست‌های مهاجرتی باید بر پایه اصول انسانیت و رهایی بنا شوند.

یک اختلاف اساسی مکتب ابريستويث با دو مکتب دیگر این است که این مکتب با تأکید بنیادین بر امنیت انسانی و اصل رهایی در درجه اول یک مکتب نظری و هنجاری است که هدف اصلی آن نقد و زیر سؤال بردن سیاست‌های دولتی و امنیتی‌سازی است. از این رو برخلاف رویکردهای کپنهاگ و پاریس، مستقیماً الگوی عملی برای سیاست‌گذاری‌های کلان مهاجرتی دولت‌های اروپایی ارائه نمی‌دهد. در حقیقت سیاست‌های موجود اروپا مانند پایش‌های مرزی سخت‌گیرانه، فرانتکس و قوانین دفع مهاجر دقیقاً همان سازوکارهای سرکوب‌گر و دولت‌محوری هستند که از دیدگاه ابريستويث ناکارآمد و موجب بی‌ثباتی‌اند. با این حال تأثیر عملی مکتب ابريستويث نه در اقدام دولت‌ها، بلکه در عرصه مدنی و نهادهای نظارتی قابل مشاهده است. آرمان رهایی به عنوان چارچوب اخلاقی و مبنای فکری برای فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های حقوق بشر و جنبش‌های مدنی عمل می‌کند. این گروه‌ها با تکیه بر مفاهیم کرامت و رهایی، همواره سیاست‌های مهاجرتی دولت‌ها را به نفع مهاجران نقد کرده و لزوم رویکردی جامع، چندجانبه و مبتنی بر عدالت اجتماعی را به جامعه جهانی یادآوری می‌کنند.

جدول تفاوت‌های سه مکتب در نحوه مفهوم‌پردازی و تحلیل فرایند امنیتی‌سازی و هدف نهایی امنیت

مفهوم اصلی	کپنهاگ	پاریس	ابریستويث
تعریف امنیت	امنیت به مثابه یک کنش گفتاری برای توجیه اقدامات اضطراری	امنیت به مثابه یک رشته عمل در طول زمان از طریق نهادها	امنیت به مثابه آزادی از تمام محدودیت‌های انسانی
موضوع مرجع	عمدتاً دولت، ملت و هویت‌های جمعی	نهادها، بوروکراسی‌ها و روابط قدرت	فرد (انسان)
تحلیل تهدید	تهدید وجودی از طریق کنش گفتاری ساخته می‌شود.	تهدید به طور روزمره از طریق گفت‌وگو و رویه‌ها تولید می‌شود.	تهدیدات بنیادین انسانی، فقر و سرکوب که مانع از رهایی می‌شوند.

نتیجه‌گیری

سه مکتب انتقادی هرکدام چراغ را به گوشه‌ای از دنیای وسیع مهاجرت می‌تابانند و در نوع خود دیدگاهی جامع و چندلایه از پدیده مهاجرت به عنوان یک مسئله امنیتی ارائه می‌دهند. قطعاً برآیند و ترکیب این سه دیدگاه به ما بینش قوی‌تری می‌دهد تا تحلیل عمیق‌تری از امنیتی‌شدن مهاجرت داشته باشیم و به ابعاد سیاسی، اجتماعی و انسانی آن توجه کنیم. آموخته‌های مکاتب کپنهاگ و پاریس می‌گویند که تهدید مهاجرت یک واقعیت عینی نیست، بلکه بیشتر محصول فرایندهای گفتاری و نهادی است. همچنین برقراری روابط مهاجرتی با اروپا به عنوان یکی از اصلی‌ترین مقاصد مهاجرت بین‌المللی مستلزم شناخت سیاست‌های این اتحادیه نسبت به پدیده مهاجرت است. بررسی مکاتب سه‌گانه نشان داد گرایش اصلی سیاست‌های مهاجرتی در اروپا عموماً بر امنیتی‌سازی، پلیسی‌سازی و کنترل است که با نظریه تحلیلی مکتب پاریس و درجه‌ای پایین‌تر مکتب کپنهاگ هم‌خوانی دارد. بیانیه ۲۰۱۶ اتحادیه اروپا-ترکیه نمونه‌ای از حکمرانی استثنایی است که با منطق چانه‌زنی امنیتی و برون‌سپاری کنترل مرزها پیوند دارد که هم از لحاظ عملی از منظر پاریس و هم از لحاظ گفتمان تهدید از منظر کپنهاگ قابل هستند و از منظر ولز محل مناقشه هنجاری‌اند.

مدیریت مهاجرت بدون مشارکت و توجه به دغدغه‌های مهاجران به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه این پدیده جهانی امری غیرممکن است، اصل رهایی در مکتب ابريستويث که مسئله امنیت و حقوق مهاجران را در کانون توجه دولت‌ها قرار می‌دهد، یک چراغ راه برای حکمرانی مهاجرت مبتنی بر مشارکت همه ذینفعان از جمله مهاجران است.

یافته‌های این پژوهش در خصوص اتخاذ سیاست‌گذاری‌های واقع‌بینانه می‌تواند برای نظام حکمرانی مهاجرت در ایران که در آن غلبه نگاه امنیتی به وضوح مشهود است مفید و مورد استفاده باشد. همان‌گونه که مکتب پاریس نشان می‌دهد این غلبه امنیتی ریشه در رشته عمل‌های بوروکراتیک و نهادی دارد که مهاجر را نه یک انسان، بلکه یک ورودی برای کنترل می‌بیند و همین امر سبب می‌شود تا سیاست‌ها نه تنها پدیده مهاجرت افغان‌ها را مدیریت نکنند، بلکه در بلندمدت به تشدید تهدیدات و شکل‌گیری جمعیتی ناراضی و غیرقابل کنترل دامن زنند که در فضای پساجنگ ۱۲ روزه شاهد آن

بوده‌ایم. بنابراین برای دستیابی به سیاست‌گذاری واقع‌بینانه و چندبعدی لازم است یک تغییر پارادایم از نگاه امنیتی به مهاجرت صورت گیرد. این تغییر مستلزم جایگزینی کنترل و دفع با رویکرد توسعه محور و نگاه علمی است که مهاجرت را از منظر امنیت انسانی و با محوریت کرامت و حقوق فردی تعریف کند و می‌تواند راهکاری عملی برای تبدیل تهدیدات کوتاه‌مدت به فرصت‌های بلندمدت و دستیابی به ثبات پایدار در کشور باشد.

منابع

- آجیلی، هادی و چادری، شب‌نم. (۲۰۲۴/۱۴۰۳). تأثیر بحران کووید-۱۹ بر مفهوم‌سازی امنیت در روابط بین‌الملل. فصلنامه پژوهش در روابط جهانی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۷۵-۲۰۰.
- بهرامی‌پور، فرشته؛ براتی بروجنی، سحر و امیدی، علی. (۲۰۲۴). امنیتی‌شدن مهاجرت در اروپا با تأکید بر اقلیت مسلمان. فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۱۳، شماره ۴، صص ۱۵۷-۱۸۷.
- طاهری، زینب. (۲۰۲۵). تحلیل تطبیقی سیاست‌های امنیتی - نظامی ایران و ترکیه در قبال اقلیم کردستان عراق با رویکرد مکتب کپنهاگ (۲۰۰۵-۲۰۲۳). فصلنامه مطالعات منطقه‌ای امنیتی ایران.
- داوند، محمد و اسلامی، محسن. (۱۳۹۹). تبارشناسی تهدیدات داعش در جهان اسلام از رهگذر نقد مکاتب غریبومی و کاربست نظریه نظام سلطه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای. پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۶، صص ۵۵-۸۷.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و علوی، سید محمدعلی. (۱۳۹۵). روند امنیتی‌سازی فعالیت هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران توسط لابی اسرائیل در آمریکا از منظر مکتب کپنهاگ. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال پنجم، شماره ۱۷ (پیاپی ۴۷)، صص ۳۹-۵۹.
- صالحی، حمید و جعفری‌فر، احسان. (۱۳۹۸). بررسی دلایل موفقیت حزب آزادی هلند با تأکید بر بحران هویتی. دوفصلنامه ایرانی مطالعات اروپا، سال اول، شماره ۲، صص ۱-۱۹.
- Amnesty International. (2020). *Human Rights and Migration Policies in Europe*.
- Balzacq, T. (2021). Securitisation Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve. In *Identifying Security Logics in the EU Policy Discourse*. Springer, pp. 27, 29.
- Basu, S., & Nunes, J. (2013). *Security Studies: An Introduction*. Routledge.
- Bigo, D. (1996). Polices en réseaux: L'expérience européenne. *Revue Française de Science Politique*, 46(1), 1-3.
- Bigo, D. (1998). Ethnicity, State, and World-System: Comments on the Ways of Making History. *Review of International Political Economy*, 5(2), 305-310.
- Bigo, D. (2000).¹ Les constructivismes en question. *Cultures & Conflits*, (39), 47-57.
- Bigo, D. (2002). Security and Immigration: Toward a Critique of the Governmentality of Unease. *Alternatives: Global, Local, Political*, 27(1), 63-92.
- Bigo, D. (2005). The field of the 'professionals of the social': A framework to understand the 'transnationalization' of security and surveillance practices. *International Review of Sociology*, 15(3), 421-436.
- Bigo, D. (2008). *Terror, insecurity and liberty: Illiberal practices of liberal regimes after 9/11*. Routledge.²
- Bigo, D. (2014). Security, exception, territory: The logics of international political sociology. *International Political Sociology*, 8(1), 5-17.

- Bigo, D. (2016). Rethinking Security at the Crossroad of International Relations and Criminology. *International Political Sociology*, 10(1), 1-19.
- Bigo, D. (2017). International flows, political order and social change: (in)security, by-product of the will of order over change. *European Journal of International Relations*, 23(2), 302-326.
- Bigo, D. (2019). Shared secrecy in a digital age and a transnational world. *International Political Sociology*, 13(1), 26-46.
- Bigo, D. (2020). How peaceful is the 'peaceful other'? The new dynamics of surveillance and the 'war on terror'. *International Political Sociology*, 14(1), 1-21.
- Bigo, D. (2020). The socio-genesis of a guild of 'digital technologies' justifying transnational interoperable databases in the name of security and border purposes: a reframing of the field of security professionals? *Security Dialogue*, 51(1), 73-93.
- Bilgin, P. (2003). Individual and societal dimensions of security. *International Studies Review*, 5(2), 203-222.
- Booth, K. (1991). Security and Emancipation. *Review of International Studies*, 17(4), 313-326.
- Browning, C. S. (2020). *Security and Migration: A Conceptual Exploration*. Routledge.
- Browning, C. S., & McDonald, M. (2011). The future of critical security studies: Ethics and the politics of security. *European Journal of International Relations*, 19(2), 235-255.
- Buzan, B., Wæver, O., & de Wilde, J. (1998).³ *Security: A New Framework for Analysis*. Boulder: Lynne Rienner.
- C.A.S.E. Collective. (2006). Critical Approaches to Security in Europe: A Networked Manifesto. *Security Dialogue*, 37(4), 443-487.⁴
- Campbell, D. (1999). *Writing security: United States foreign policy and the politics of identity*. University of Minnesota Press.
- Carrera, S., Eisele, K., Melin, P., & Vankova, Z. (2019). *The Cost of non-Europe in the Area of Legal Migration*. CEPS Paper in Liberty and Security in Europe No. 2019-01, CEPS, Brussels.
- Epstein, C. (2013). Norms. In R. Adler-Nissen (Ed.), *Bourdieu in International Relations* (pp. 160-176).⁵ Routledge.
- European Council. (2016, March 18). *European Council conclusions, 17-18 March 2016*. (EUCO 1/16).
- Guittet, E.-P. (2008). Military Operations at National Borders: The French Case. In Bigo & Tsoukala (Eds.), *Terror, Insecurity and Liberty* (pp. 121-146). Routledge.

- Henderson, A., Jeffery, C., Wincott, D., & Wyn Jones, R. (2017). How Brexit was made in England. *British Journal of Politics and International Relations*.
- Huysmans, J. (1998).⁶ Security! What Do You Mean? From Concept to Thick Signifier. *European Journal of International Relations*, 4(2), 226-255.
- Huysmans, J. (2000). The European Union and the Securitization of Migration. *Journal of Common Market Studies*, 38(5),
- Huysmans, J. (2006). *The Politics of Insecurity: Fear, Migration and Asylum in the EU*. London: Routledge.
- Jones, R. W. (1995). 'Message in a Bottle'? Theory and Praxis in Critical Security Studies. *Contemporary Security Policy*, 16(3), 299-319.
- Jones, R. W. (1999). *Security, Strategy, and Critical Theory*. Lynne Rienner Publishers.
- Krause, K., & Williams, M. C. (2007). Broadening the Agenda of Security Studies: The Challenge of Human Security. In: *Security Studies*.
- Krause, K., & Williams, M. C. (Eds.). (2013). *Critical Security Studies: Concepts and Cases*. Routledge.
- McDonald, M. (2013). The future of critical security studies: Ethics and the politics of security. *European Journal of International Relations*, 19(2), 235-255.
- Menif, J., Kravitz, L., & Shaw, M. (2021). Hybrid Threats and Hybrid Warfare: Exploring the Emerging Nexus of Complex Threats. *Journal of Strategic Studies*, 44(2), 1-22.
- Mezzetti, G., & Ricucci, R. (2020). Political opportunity structures and the activism of first- and second-generation Muslims in two Italian cities. In *Governing Religious Diversity in Cities: Critical Perspectives* (pp. 42-59).
- Nunes, J. (2012). Reclaiming the political: Emancipation and critique in security studies. *Security Dialogue*, 43(4), 345-361.
- Peoples, C., & Vaughan-Williams, N. (2021). *Critical Security Studies: An Introduction* (3rd ed.). Routledge.
- Pouliot, V., & Mérand, F. (2013). «Bourdieu's Concepts.» In *Bourdieu in International Relations* (pp. 24-44).
- Selvin, E. (2016). Theories of international migration: Critical reflections.⁷ *Research*.
- Stritzel, H. (2014). *Security in Translation: Securitization Theory and the Localization of Threat*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Wæver, O. (1995). Securitization and desecuritization. In R. D. Lipschutz (Ed.), *On Security* (pp. 46-86). Columbia University Press.

- Wæver, O. (2000). The EU as a Security Actor: Reflections from a Pessimistic Constructivist. In Kelstrup & Williams (Eds.), *International Relations Theory and the Politics of European Integration* (pp. 250-294). Routledge.
- Welch, D. A. (2000). Review of Security, Strategy, and Critical Theory by R. W. Jones. *International Relations*, 14(3), 522-524.
- Zetter, R. (2018). Conceptualising forced migration: Praxis, scholarship and empirics. In A. Bloch & G. Donà (Eds.), *Forced Migration: Current Issues and Debates*. Boca Raton, FL: Routledge.